



برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی  
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)





## پیغام عشق

قسمت چهارصد و دوازدهم





خانم نصرت از سندج



ذبح چهار مرغ معنوی، قسمت اول

تمام ابیات منتخب از دفتر پنجم مثنوی معنوی مولانا هستند.

✨ لزوم کشتن چهار مرغ معنوی؛

چارِ وصفِ تنِ چو مرغانِ خلیل  
بِسْمَلِ ایشان دهد جان را سبیل

-مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۳

چهار صفت از زمانی که در ذهن بودیم، جزو خوی اصلی ما شده بود. ما با آنها آمیخته شدیم و در اجتماع و خانواده، آنها را نه تنها زشت می‌پنداشتیم، بلکه صفاتی می‌دانستیم که با آن همانیدگیهای زیادی بدست می‌آوریم!

ای خلیل اندر خلاص نیک و بد  
سر بیرشان، تا رهد پاها ز سد

- مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۴

حالا که در راه معنوی، می‌خواهیم از شب ذهن بیرون بیاییم، در امور معنوی و تبدیل، نباید از این صفات استفاده کنیم. این صفات در حافظه و مرکز جسمی ما مانده‌اند، و در امور معنوی نیز به صورت ناخودآگاه و شرطی شده از آن استفاده می‌کنیم.

چار مرغ معنوی راهزن  
کرده‌اند اندر دل خَلقان وطن

- مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰

اگر بخواهیم امورات معنوی را نیز با این صفت‌ها بگذرانیم، اشتباه است و استفاده از این صفات که در مرکز ما رخنه کرده‌اند، باعث می‌شود که راه معنوی را اشتباه برویم و یا اینکه نا امید شده و از آن رو برگردانیم.



چون امیرِ جمله دل‌های سَوِی  
اندرین دور، ای خلیفه حق توی

سِرِ بِرُ این چارِ مرغِ زنده را  
سِرمدی کن خَلقِ ناپاینده را

-مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱ و ۴۲

خلیفه حق، انسان است که خدا در او می‌خواهد به خودش زنده شود و این انسانی است که متوجه شده نباید در زندان ذهن بماند. بلکه باید به خدا زنده شود و باید این چهار خَلقی که در شب ذهن با او همراه بوده‌اند، و زنده هستند در حیات معنوی خود بکُشد!

بط و طاوس ست و زاغ ست و خروس  
این مثالِ چار خلق اندر نفوس

بط حرص ست و خروس آن شهوت ست  
جاه چون طاوس و، زاغ امنیت ست

- مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۳ و ۴۴

✨ بط یا (مرغابی) صفت حرص و زیاده خواهی و عجله در امور معنوی

بط حرص آمد که نوکش در زمین  
در تر و در خشک، می جوید دَفین

یک زمان نبود مُعطل آن گلو  
نشود از حکم، جز امرِ گلوا

-مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۶ و ۴۷

در امور معنوی این فرد ابیات زیادی را به صورت ذهنی حفظ می کند و علاوه بر ابیات مولانا از کُتب و نوشته های دیگری نیز استفاده می کند و از خواندن ابیات و غزلها لذت می برد. اما در مردن به من ذهنی کوتاهی می کند. رسیدن به حضور را به استفاده بیشتر از ابیات موکول می کند.



اعتمادش نیست بر سلطان خویش  
که نیارد یاغیی آمد به پیش

-مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۲

در حالیکه از ابیات مولانا لذت می‌برد، ولی از اینکه حضور را بتواند به درستی جمع کند مطمئن نیست و با عقل من ذهنی می‌خواهد حضور را جمع کند!...پس عجله دارد و میزان حضورش را با ذهن اندازه‌گیری می‌کند. و همواره از اینکه انبار حضور او را موش دستبرد بزند نگران است. (کسیکه حرص دارد نگرانی و اضطراب را نیز همراه خود دارد)...در صورتیکه می‌تواند همه چیز را به زندگی بسپارد و میزان حضور ناظرش را زیاد کند و بداند در راه معنوی اسباب ذهنی دخالتی ندارند و آرامش داشته باشد و عجله نکند.

لیک مؤمن ز اعتماد آن حیات  
می کند غارت به مهل و با آنات

- مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۳

- مهل و انات؛ آهستگی

ایمن است از فوت و از یاغی که او  
می شناسند قهر شه را بر عدو

ایمن است از خواجه تاشان دگر  
که بیایندش، مزاحم، صرفه بر

عدلِ شه را دید در ضبطِ حَشم  
که نیارد کرد کس بر کس ستم

لاجرم نشتابد و ساکن بود  
از فواتِ حظ خود آمن بود

-مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴ الی ۵۷

اگر حریصانه آموزشهای معنوی را دنبال کنیم و بخواهیم به حفظیات معنوی خود اضافه کنیم، در تعالیم معنوی و چالشها به کمک ما نمی‌آیند. ولی اگر عجله نکنیم تا این تعلیمات به جان ما بروند و خود را با انسانهای معنوی دیگر نیز مقایسه نکنیم، و بدانیم به میزان عدم کردن مرکزمان و مرگ به من ذهنی ما پیشرفت می‌کنیم و فردی که این دو را در تعالیم معنوی در نظر داشته باشد عجله نمی‌کند و حرص نمی‌ورزد و آسوده خاطر است که آنچه قسمت اوست به او وقتی می‌رسد و فریفته علل و اسباب ذهنی نمی‌شود.



وقتی از صفت حرص که از بقایای صفات ذهنی ست در امور معنوی استفاده کنیم، دچار عجله، مقایسه، حسادت و غم می شویم...نباید خود را سرزنش کنیم. ما نا آگاهانه دچار حرص در راه معنوی شدیم و حال که با احوال و اتفاقات متوجه این موضوع شدیم، در اطراف آن فضاگشایی کنیم و با حضور ناظر این دردها را در خود ببینیم و صادقانه عجز خود را اعلام کنیم، تا زندگی به تدریج این دردها را بشوید.

مصطفی می دید احوال شبش  
لیک مانع بود فرمان ربش

تا که پیش از خبط بگشاید رهی  
تا نیفتد زان فضیحت در چهی

لیک حکمت بود و امر آسمان  
تا ببیند خویشان را او چنان

-مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۳ الی ۱۰۵

به نظر می‌رسد یکی از خصوصیات حرص این است که خجالت را از بین می‌برد. ما بارها در راه معنوی متوجه شدیم که در من ذهنی، چه رنجشها و کینه‌ها و حسادتهایی داشتیم که بسیار ما را آزار می‌داد، ولی زندگی با دست خود آنها را شست. ولی باز هم حرص در زنده نگه داشتن به من ذهنی داریم!

گرچه شرمین بود، شرمش حرص بُرد  
حرص اژدرهاست، نه چیزی ست خورد

-مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۰

می‌دانیم همه دردهایمان از نگه داشتن من ذهنی است ولی باز هم شرمگین نیستیم، و نمی‌خواهیم به من ذهنی بمیریم و آن را رها کنیم، و زمانی که به ننگین بودن من ذهنی پی ببریم و عمیقاً دریافت کنیم که من ذهنی نیستیم، آن را رها می‌کنیم.

هیكلش از یاد رفت و شد پدید  
اندرو شوری، گریبان را درید

-مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳

ما در تعلیمات معنوی مان آموخته‌ایم که من ذهنی نیستیم، ولی مکرراً اشتباه می‌کنیم و حرص به نگه داشتن من ذهنی به صورت نا خودآگاه داریم. با اینکه می‌خواهیم به وحدت برسیم، ولی در همان حال منافق وار من ذهنی را هم نگه می‌داریم! باید صبر کنیم و حضور ناظر به این صفت حرص در خودمان باشیم و در هشیاری مان بسپاریم که ما اشتباهاً در امور معنوی از صفت حرص استفاده می‌کنیم ولی نمی‌خواهیم... و آن را به زندگی بسپاریم تا او بشوید.

فضلِ حق با اینکه او کز می تند  
عاقبت زین جمله پاکش می کند

-مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۹۵



قسمت دوم

طاوس (صفت: شهرت طلبی، جلوه گری، دورویی)

آمدیم اکنون به طاوسِ دو رنگ  
کو کند جلوه برای نام و ننگ

- مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۹۵

جاه طلب با اینکه می خواهد همه را به سوی خود جلب کند، اما از عواقب کارهای خود بی خبر است. بس که مفتونِ شهرت است!

هْمْتُ او صید خَلْق از خیر و شر  
وز نتیجه و فایده آن بی خبر

- مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۹۶

بیشتر رفته است و بیگانه است روز  
تو به جد در صید خلقانی هنوز

- مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۲

استفاده از صفت طاوسی در امور معنوی، زحمت او را برای تبدیل هشیاری به هدر می‌دهد.

پس تو خود را صید می‌کردی به دام  
که شدی محبوس و محرومی ز کام

- مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۶

در حقیقت، جلوه‌گری و شهرت طلبی در امور معنوی باعث می‌شود، هشیاری حضور و کشت اول خود را صید کنیم و خودمان از انبار  
حضور خودمان دزدی کنیم!

در زمانه صاحب دامی بود  
همچو ما احمق که صید خود کند؟

- مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۷



و این نادانی است که با خودنمایی و جلوه‌گری در امور معنوی، هشیاری حضور خود را هدر دهیم. وقتی این صفت را در خود شناسایی کردیم، اطراف آن فضاگشایی کنیم. آنگاه خودِ زندگی به خود می‌گوید؛

عشق می‌گوید به گوشم پست پست  
صید بودن خوشتر از صیادی است

گول من کن خویش را و غره شو  
آفتابی را رها کن، ذره شو

بر درم ساکن شو و بی خانه باش  
دعوی شمعی مکن، پروانه باش

-مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۱ الی ۴۱۳

بگذار من صیدت کنم!...برای اینکه تو را صید کنم باید در برابر من اظهار نادانی کنی خودنمایی را کنار بگذاری و نسبت به من ذهنی کوچک شوی. باید نسبت به من ذهنی بمیری تا به من زنده شوی.

پَرِّ طَاوَسَتِ مَبِينِ وَ، پَای بَینِ  
تَا کَه سُوُ الْعَیْنِ نَکْشَایِدِ کَمِینِ

-مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۹۸

ای انسانی که کمالات معنوی مختصری پیدا کردی، به آنها مغرور نشو!...چون هنوز من ذهنی‌ات زنده است و امکان دارد با این جلوه‌گریها و خودنمایی‌هایت تو را به هشیاری جسمی بکشاند و این مختصر حضورت را پایمال کند.

حرصِ بط یکتاست، این پنجاه تاست  
حرصِ شهوت مار و منصب ازدهاست

-مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۱۷

شناسایی حرص در امور معنوی ساده‌تر است، ولی شناسایی جلوه‌گری و شهرت طلبی که باعث نفاق ما در امور معنوی می‌شود و به راه‌هایی مختلف خود را پنهان و یا توجیه می‌کند، سخت است! (استاد زمانی می‌فرمایند: چه بسا آدمی که به خاطر جاه طلبی قید بسیاری از شهوات را بزند.)

فتنه توست این پر طاووسی‌ات  
که اشتراکت باید و قدوسی‌ات

-مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۳۵

صفت طاوسی در امور معنوی باعث می‌شود خود را کامل بدانی و این باعث انحراف تو در راه تبدیل می‌شود.



بر مکن آن پر که نپذیرد رفو  
روی، مخراش از عزا ای خوبرو

-مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۳

کمالات معنوی را زندگی به تو داده است، و تو آنها را بدست نیاوردی، بلکه چون همانیدگی‌ها را از مرکزت برداشتی این کمالات در تو نمایان شده است. حال که این صفت خودنمایی را در خودت شناسایی کردی، خودت را ملامت نکن که من ذهنی‌ات را قویتر می‌کند. ناظر آن باش و فضاگشایی کن، تا زندگی تو را از آن پاک کند. این موضوع باعث نشود که از هراس خودنمایی، یافته‌های معنوی خود را برای دوستانت بازگو نکنی.

بَر مَكَّنْ پَر رَا و دَل بَر كَن از او  
زانکه شرطِ این جهاد آمد عدو

-مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۷۴

خود را به خاطر حس جلوه‌گری و خودنمایی در امور معنوی ملامت نکن، بلکه بپذیر و اطرافِ آن فضاگشایی کن و شکر کن که این شناسایی را داشتی و آن را در هشیاریت نگه دار که نمی‌خواهی این صفت در مرکزت باشد. دردِ هشیارانه برای بیرون کردن این صفت از مرکزت بکش که این خود مانند جهاد است.

بر مکن آن پر خُلد آرای را  
بر مکن آن پر ره پیمای را

-مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۱۲

کمالات معنوی خود را نمایش نده! وقتی این کمالات را از مرکز برداشتی، و مقدار زیادی به حضور رسیدی اجازه بده دیگر دوستان معنوی ات نیز از آن استفاده کنند. آنها را در مرکز قرار نده که مانند پرده‌ای خود اصلیات را بپوشاند.



پس هنر آمد هلاکت خام را  
کز پی دانه نبیند دام را

اختیار آن را نکو باشد که او  
مالک خود باشد اندر اتقوا

چون نباشد حفظ و تقوی، زینهار  
دور کن آلت، بینداز اختیار

-مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۴۸ الی ۶۵۰

پس تا وقتی که به اندازه کافی مرکز عدممان گسترش پیدا نکرده است تمرکز فقط روی خودمان باشد، و از جلوه‌گری و خودنمایی خود در امور معنوی پرهیز کنیم و همانیدگی با آموزشهای معنوی و حس جلوه‌گری در این امور را در مرکزمان قرار ندهیم.

رَغْمِ این نفسِ قبیحه‌خوی را  
که نپوشد رو، خراشم روی را

-مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۶۲

بر خلاف خواست من ذهنی‌ام که تمایل به خودنمایی دارد، و دریافت‌های معنوی خود را در مرکز قرار داده و به نمایش می‌گذارد، آنها را به نمایش نمی‌گذارم، تا من ذهنی‌ام کوچک شود.

پرُ من ابرست و پرده‌ست و کثیف  
ز انعکاسِ لطفِ حق شد او لطیف

برکنم پرُ را و حُسنش را ز راه  
تا بینم حسنِ مه را هم ز ماه

-مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۹۹ و ۷۰۰

من ذهنی من نیز تجلی نورِ زندگی است و باید در اختیار من و زندگی باشد. در راه رسیدن به منظورِ اصلی زندگی که زنده شدن به خداست نباید او پرده و واسطه‌ای بر این وحدت باشد. پرهیز کنم که من ذهنی معنوی نما بسازم، تا مانع من در راه زنده شدن و تبدیل به زندگی باشد.

من نخواهم لطفِ مه از واسطه  
که هلاکِ قوم شد این رابطه

-مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۰۲



قسمت سوم  
زاغ (صفت: آرزوی درازی عمر، نجاست خواری)

این سخن را نیست پایان و فراغ  
ای خلیلِ حق چرا کشتی تو زاغ؟

بهر فرمان، حکمت فرمان چه بود؟  
اندکی ز اسرار آن باید نمود

کاغ کاغ و نعره زاغ سیاه  
دایماً باشد به دنیا عمر خواه

-مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۶۵ الی ۷۶۷

فقط در این لحظه زندگی جریان دارد و کسی که صفت زاغ را دارد، در آینده به دنبال زندگی و به دست آوردن حضورست و چون در زمان است هشیاری جسمی دارد و این لحظه زندگی را زندگی نمی‌کند، آن را از دست می‌دهد و به دنبال هشیاری جسمی‌ست، که زندگی از آن خیلی مختصر می‌گذرد و در اصل مرده خواری و نجاست خواری می‌کند.

عمر بی توبه همه جان‌گندن است  
مرگِ حاضر غایب از حق بودن است

-مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۰

اگر در هشیاری جسمی و زمان گذشته و آینده باشی، در اصل مردی! و توبه، همان برگشتن به این لحظه و هشیاری حضور است.

عمرِ خوش در قرب، جان پروردن است  
عمرِ زاغ از بهرِ سرِ گین خوردن است

-مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۷

هر دفعه که با تکرار به این لحظه بیاییم، بودن را تجربه می‌کنیم و هر لحظه که به زمان روانشناختی برویم، زندگی را از دست می‌دهیم.

عمر بیشم ده که تا گه می‌خورم  
دایم اینم ده که بس بد گوهرم

-مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۸

خواستن حضور بیشتر و راضی نبودن به آنچه هست، ما را به زمان روانشناختی می‌برد و از این لحظه غافل می‌کند. این لحظه یعنی فقط درخواست وحدت و یکی شدن با خدا، و به دنبال وضعیتها و آرزو رفتن ما را محروم از این لحظه و یکی شدن با خدا می‌کند.



گر نه گُه خوارست آن گنده دهان  
گویدی کز خویِ زاغم وارهان

-مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۹

من ذهنی هشیاری جسمی داشته و تلاش می‌کند به آرزوهای درازش در آینده برسد. او به خواستن زنده است و این لحظه و رضایت را نمی‌شناسد... در امور معنوی می‌خواهد ما را به آینده برده، تا حضور را تجسم کنیم، و آرزوی رسیدن به آن را داشته باشیم. ما در این لحظه در حضور هستیم و فقط با تکرار حضورِ ناظر در هر لحظه هشیاری جسمی کنار رفته، و هشیاری حضورمان نمایان می‌شود. شرط حضور مردن لحظه به لحظه به من ذهنی با پذیرش اتفاق این لحظه بدون قضاوت و مقاومت است.

در فناها این بقا را دیده‌ای  
بر بقای جسم چون چفسیده‌ای؟

هین بده ای زاغ این جان، باز باش  
پیش تبدیل خدا جانباز باش

—مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۸۰۷ و ۸۰۸

در روند تکاملیات از جماد به روح انسانی، هر زمانی که مُردی، به مرحله بالاتری رسیدی و در این مردن‌ها فنا نبوده است، بلکه یک مرحله تبدیلت نزدیکتر شدی.

در دستان اراده خدا مانند مُرده در دستانِ مُرده شو باش!...رضایت بده که به من ذهنی بمیری تا به خدا زنده شوی.

زین بدن اندر عذابی ای بشر  
مرغِ روحت بسته با جنسی دگر

روح، بازست و طبایع، زاغ ها  
دارد از زاغان و جعدان داغ ها

-مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۸۴۲ و ۸۴۳

ای انسانی که در راه معنوی و تبدیل به جنس اصلی ات هستی، نمی توانی در حالیکه مرکز همانیده و هشیاری جسمی خودت را نگه می داری، به خدا زنده شوی!...همه دردهایت به خاطر مرکز همانیده بوده، و با این دردها و همانیدگی نمی توانی تبدیل در تو صورت گیرد.



زانکه این زاغِ خَسِ مردار جو  
صد هزاران مکر دارد تو به تو

گر پذیرند آن نفاقش را رهید  
شد نفاقش عینِ صدقِ مستفید

-مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۸۹۹ و ۹۰۰

صفت زاغی که از صفات من ذهنی ست، به دنبال خواسته‌هایش در آینده است. اگر ما ناآگاهانه و شرطی شده، این صفت را در آموزشهای معنوی به کار بگیریم، خود را ملامت نکنیم بلکه با حضورِ ناظر او را تماشا کنیم و به آگاهی خود بسپاریم، که اینطور صفتی داریم ولی نمی‌خواهیم از صفت زاغی در امور معنوی خود استفاده کنیم، و صبر داشته باشیم تا تابش زندگی آنها را مرهم بخشد.

قسمت چهارم

خروس (صفت: شهوت پرست، شهوت جنسی)

-تمام ابیات از دفتر پنجم مثنوی معنوی انتخاب شدند.

چند گویی همچو زاغِ پُر نُحوس  
ای خلیل از بهر چه کشتی خروس؟

گفت؛ فرمان، حکمت فرمان بگو  
تا مُسبِحُ گردم آن را مو به مو

-مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۹۳۸ و ۹۳۹

-مُسبِحُ؛ آنکه خدا را به نیکی یاد کند

شهوٲی است او، و بس شهوت پرست  
زان شرابِ زهرناکِ ژاژ مست

گر نه بهر نسل بودی ای وصی  
آدم از ننگش بکردی خود خصی

-مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۹۴۰ و ۹۴۱

-خصی؛ آخته شده

خروس به معنی شهوت پرستی و شهوت جنسی شناخته شده است. در امور معنوی به شدت تمایلی که با آمیزش با من ذهنی داریم، تعبیر می‌شود.

در ذهن به شدت تمایل به من ذهنی داشته خود را با او یکی می‌دانیم!...و در کنار او و آمیزش با او به راحتی می‌رسیم. اگر برای حفظ نسل انسان، که از هدف آفرینش او به حضور رسیدن و تبدیل است، نبود...من ذهنی که از زندگی آب حیات می‌گیرد، بوجود نیامده بود.



زندگی، همانیده شدن را برای مدت کوتاهی، برای حفظ نسل ایجاد کرده است، ولی ما آنقدر به این همانیدگی ادامه دادیم، که خود اصلی امان را فراموش کردیم! ما حتی خود اصلی مان را می‌خواهیم به وسیله من ذهنی به دست بیاوریم!.. در صورتیکه من ذهنی حضور را نمی‌شناسد و آمیزش با او مانند آمیزش با یک فرد مخنث است!

گفت ابلیس لعین، دادار را  
دام زفتی خواهم این اشکار را

-مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۹۴۲

وقتی خداوند انسان را آفرید و از دمِ خود در او دمید، یعنی امتداد جنسش را در او قرار داد، همه فرشتگان به امر خدا بر او سجده کردند و فقط ابلیس سرپیچی کرد چون به مقایسه و «تر بودن» افتاده بود... و من ذهنی نماینده ابلیس در انسان است و از پایگاه مقایسه و کمبود در انسان عمل می‌کند. او به ما وانمود می‌کند که او هستیم و حس خود بینی و «تر بودن» را در ما بوجود می‌آورد. جنس اصلی مان فراموش می‌شود و خود را من ذهنی می‌دانیم!... ما به علت شرطی شدگی‌ها از نسل‌های قبلی و جامعه فعلی و عدم آگاهی، خودمان را من ذهنی می‌پنداریم. و اتفاقات برای این می‌آیند که ما را آگاه به جنس اصلی مان بکنند و پیام اتفاق این است؛ که تسلیم شو که من ذهنی‌ات از کار بیفتد و خرد من جاری شود.

گفت آوه، بعد هستی نیستی؟  
گفت جرمت اینکه افزون زیستی

- مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۹۶۳

ما نیست و عدم و از جنس خدا بودیم. با آمیزش زیاد با من ذهنی جنسیت خود را فراموش کردیم و حالا باید نسبت به من ذهنی بمیریم که به او زنده شویم به عبارتی دست از آمیزش و جستجوی راحتی و آرامش و لذت گرفتن در کنار من ذهنی برداریم، تا به جنس اصلی مان زنده شویم.

جُرْمِ آنکه زیورِ عاریه بست  
کرد دعوی کین حُللِ مَلکِ من است

وا ستانیم آن، که تا داند یقین  
خِرْمَنِ آنِ ماست، خوبان دانه چین

تا بداند کان حُللِ عاریه بود  
پرتوی بود آن ز خورشید وجود

-مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۹۸۲ الی ۹۸۴

-حُلل؛ زیورها



جرم ما این بود که جنس اصلی خود را فراموش کردیم و حال که در راه معنوی و با آموزه‌های مولانا پیش می‌رویم باید صفت خروسی خود را شناسایی کنیم و ناظر بر آن باشیم. ما، من ذهنی‌مان نیستیم. با او ستیزه نداشته باشیم. من ذهنی نیز امتداد زندگی و در جهت تکامل ما بوجود آمده است. پس دانایی و زیرکی و سر و صدای خروس مانند او را شناسایی کنیم و به یقین بدانیم که با آمیزش با او به لذت و آرامش نمی‌رسیم.

چون نماند شیشه های رنگ رنگ  
نور بی رنگت کند آنگاه دنگ

خوی کن بی شیشه دیدن نور را  
تا چو شیشه بشکند، نبود عمی

-مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۹۹۰ و ۹۹۱

✦ نتیجه گیری از مبحث چهار صفت مرغ معنوی ✦

ای مُبدلُ کرده خاکی را به زر  
خاکِ دیگر را بکرده بوالبشر

کارِ تو تبدیلِ اعیان و عطا  
کارِ من سهوست و نسیان و خطا

سهو و نسیان را مُبدلُ کن به علم  
من همه خلمم، مرا کن صبر و حلم

- مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۸۰ الی ۷۸۲

- خلم: خشم و غضب

دوستان و همراهان گنج حضور؛

با برداشت جزئی که از این چهار مرغ در مثنوی معنوی داشته‌ام...  
وقتی احوالات درونی خود را بررسی می‌کنم و بر روی خود تمرکز می‌کنم، درمی‌یابم هر چهار صفت این مرغ در من وجود دارد!  
مرغابی؛ یعنی عجله و حرص در فراگیری علوم معنوی به صورت شفاهی! طاوس... یعنی خودنمایی و من ذهنی معنوی نما درست کردن!

و زاغ یعنی رفتن به آینده و آرزوی حضور را داشتن و آن را تصور کردن!

و خروس یعنی تمایل به آمیزش با من ذهنی و آرامش و لذت گرفتن از او!... در خود شناسایی کردم... در این شناسایی گاهی با آنها ستیزه می‌کنم... گاهی از پس آنها بر نمی‌آیم و ناامید و سرخورده می‌شوم.  
اوقاتی هم بوده که آنها را پذیرفتم و بعد از آن، آنها را نفی کردم... پذیرفتم که آمیزش من با من ذهنی بیش از حد بوده است... با آمیزش با او حس هویت، انتظار و قدر دانی از دیگران، تر بودن، و مقایسه، توقع، اضطراب، شک به راه معنوی، احساس عدم پیشرفت در راه معنوی، غم و دل گرفتگی و دل مردگی... امید به آینده و یا نگرانی از وضعیتها و اشخاص و میل به کنترل آنها، تمایل به تغییر دیگران، حس کمال طلبی، و یا عدم شناسایی ارزش واقعی خود... و یا خود برتر بینی، احساس خبط، امید به آینده و نگرانی از آن، و... را داشتم.



گاهی اوقات من ذهنی به من می‌قبولاند که هیچ تغییر نکردی!... و اینهمه تعالیم معنوی به دردت نخورد و فضاگشایی را اشتباه می‌کنی و راه را به اشتباه می‌روی!

ولی انگار نیرویی بسیار عظیم که از درونم سرچشمه می‌گیرد من را به جلو می‌راند... و می‌گوید؛ ادامه بده! من با تو و بلکه امتداد من هستی!... مدام از او عذر خواهی می‌کنم... با او درد دل می‌کنم و می‌گویم... خیلی دوست داشتم فضاگشایی کنم ولی نتوانستم!...

دوست داشتم تمرکز روی خودم داشته باشم ولی ناخود آگاه تمرکز روی دیگران می‌رفت!... دوست داشتم شک نکنم ولی نتوانستم!

ندایی به آرامی در درونم گفت:  
«همین نتوانستن را بپذیر!»....

آب و روغن را قاطی نکن! مدتی سکون و سکوت درونی و بیرونی داشته باش!

شناسایی ترفندها و کنار آمدن با من ذهنی خیلی سخت است!...زندگی او را ساخته و هم، خود او را متلاشی می کند...ما فقط باید حضور ناظر خود را زیاد کنیم.

گر تو کردی شکر و سعی مجتهد  
غم مخور که صد چنان بازت دهد

ور نکردی شکر اکنون خون گری  
که شده ست آن حسن از کافر بری

-مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۹۹۴ و ۹۹۵

اگر به همینقدر دانش و فضاگشایی و کار روی خود و تسلیم و پذیرش راضی باشیم، زندگی نیز از ما راضی می‌شود و فضای درون خود بخود باز می‌شود...و اگر شکر نکنیم و به همان چیزی که هستیم راضی نباشیم و ستیزه کنیم وارد ذهن می‌شویم.

حال که این شناسایی را در خود انجام دادیم صبر و شکر کنیم...در اشتباهات مان، عذر خواهی نموده و نمودار «حقیقت وجودی انسان» را به خاطر بیاوریم...زندگی، خودش وقتی همه چیز را به او واگذار کنیم و خود را در ذهن عاجز بدانیم، هشیاری حبس شده در چهار مرغ معنوی راهزن را آزاد می‌کند...تلاش خود را کرده صبر و شکر کنیم تا یوسف وجودمان، خود را نمایان کند.



گرچه رخنه نیست عالم را پدید  
خیره یوسف وار می باید دويد

تا گشاید قفل و، در پیدا شود  
سوی بی جایی شما را جا شود

-مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۱۰۷ و ۱۱۰۸

چشم از همانیدگیها و لذت و آرامش خواستن از آنها بر داریم... و فضاگشایی در حد توانمان بکنیم. این لحظه را به هر صورتی که هست پذیریم، تا بتدریج تبدیل صورت گیرد.

تو ببند آن چشم و، خود تسلیم کن  
خویش را بینی در آن شهرِ کهن

-مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۱۱۳

با تشکر از آقای شهبازی و توجه دوستان همراه که از آنها بسیار می‌آموزم  
پایان

-نصرت، سندج



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود







**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی  
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

**[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)**